

خطبه انجیل 1. تیموتاوس فصل 1 ایه 12-17



12 از عیسی مسیح ، خداوند ما که نیروی این کار را به من داده است، تشکر می‌کنم. زیرا او مرا قابل اعتماد دانست و برای خدمت خود برگزید. 13. اگرچه در گذشته به او دشنام می‌دادم، جفا می‌رسانیدم و اهانت می‌کردم، اما خدا به من رحم کرد زیرا من بی‌ایمان بودم و نمی‌دانستم چه می‌کردم. 14. و خداوند فیض سرشار خود را بر من جاری ساخت و آن ایمان و محبتی را به من عطا نمود که در اتحاد با مسیح نصیب ما می‌گردد. 15. این سخن درست است و کاملاً قابل قبول که مسیح عیسی به جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشد. گناهکاری بزرگتر از من هم نیست! 16 اما به این دلیل رحمت یافتم تا عیسی مسیح در رفتار خود با من که بزرگترین گناهکارم، کمال بردباری خود را نشان دهد و من نمونه‌ای باشم برای همه کسانی که بعدها به او ایمان آورده، حیات جاودانی خواهند یافت. 17. به پادشاه جاودانی و فناپذیر و نادیدنی، خدای یکتا تا به ابد عزت و جلال باد، آمین.

وقتی که در زندگی تو همه چیز بصورت خوبی پیش نمی‌رود و یا اگر تو با همسر خودت مشکلی داری و یا حوصله رفتن به سر کار را نداری و یا در هر چیزی بدشانسی می‌آوری ، نتیجه می‌گیری که بیمار هستی. در این صورت هم تو نیاز به دارو پیدا می‌کنی. خیلی از مردم راه حلی بهتر از این برای خودشان پیدا نمی‌کنند و کم‌داروهای خودشان را پر از داروهای مختلفی می‌کنند تا خودشان را دوباره سر زنده نمایند. آنها خودشان را در طول زندگی شان با این داروها مداوا می‌کنند ولی در انتها بر اثر چیزی فوت نمی‌کنند جز بر اثر مضرات مخرب همین داروها. داروی عواملی که در زندگی خیلی از انسان‌ها باعث بدبختی آنها می‌شود را نمی‌توان در داروخانه‌ها پیدا کرد. ما انسان‌ها در طول عمرمان خودمان را با چیزهای بیخودی غرق می‌کنیم و از کسب تجربه اتفاق‌های خوب باز می‌مانیم. ما چنان‌که در داخل زندگی خودمان برده ایم که خودمان را در آن از بین می‌بریم. و در این راه ما فقط چند اشتباه را انجام نمی‌دهیم بلکه تمام راههای زندگی مان اشتباه است. برای هر شخصی در این دنیا یک راه نادرست شیرینی وجود دارد که اول خودش را در آن غرق و سپس گمراه می‌کند. تمثیل پسر گمشده کتاب انجیل حکایت از آن دارد که این تنها یک مثال از زندگی یک نفر نیست بلکه این برای تک‌تک ما نیز صدق می‌کند پسری که بعد از پشت کردن به پدر و همه چیز بالاخره به اغوش پدر بازمی‌گردد تا روی خوش قسمت داستان را نشان دهد. پولس ، رسولی که زبازند آن دوران بود و از عالی‌ترین مسیحان بشمار می‌آمد و جایگاه خاصی در نزد خداوند نیز دارا می‌باشد خود با کلماتش اعتراف می‌کند که او در رفتن راه اشتباه یکی از بدبخت‌ترین آدمها می‌باشد. ما در زندگی به چیزهای خیلی بی‌ارزشی اطمینان کرده ایم. وقتی که ما زندگی مان را در راه اشتباه قرار می‌دهیم همانند آن صخره نوردی می‌شویم که با طناب پوسیده در حال بالا رفتن از کوهی می‌باشد که نهایتاً مرگ را به ارمغان می‌آورد. پولس خود شخصاً می‌تواند به ما راجع به این راه آموزش دهد، چراکه خود او از گمراهان بوده است. او اعتقاد داشت که برای خدمت کردن به خدا باید مسیحیان را در هر جا کشت که در این صورت او یک سرباز خدا نمی‌باشد بلکه به سرباز شیطان تبدیل شده بود. از علت این کار پولس می‌تواند به ما راه درست و داروی درمان در همین ضعف مان را به ما نشان دهد تا از این حقیقت باز بمانیم که:

**این سخن درست است و کاملاً قابل قبول است که مسیح عیسی به جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشد.**

این سخن آخر پولس فقط از تجربه او در سفر به دمشق نمی‌باشد بلکه مفهوم این جمله در تمام گفته‌های او دیده می‌شود. این سخن نشانگر هدف و تمام خطبه‌های او نیز می‌باشد. البته این یک چیز غیر قابل فهمیدن هم نبود زیرا این خود ، هدف عیسی مسیح نیز می‌بوده است. وقتی که عیسی به نزد یکی از ما انسان‌ها می‌آید به این معنی نیست که او راه روش زندگی کردن به ما می‌خواهد یاد بدهد یا او خودش تجربه ای کسب کند یا به آنها کمک کند تا بهتر زندگی کنند بلکه وقتی که او به نزد ما می‌آید فقط یک دلیل دارد و آن هم نجات ما از گناه و بخشیدن آرامش روحی و مقدس خودش است. این هدف عیسی را ما باید همیشه در کلیسا به یاد داشته باشیم و در کارهای دست جمعی مان در کلیسا بایستی سرلوحه همه چیز قرار بدهیم. عیسی برای گناهان ما کشته شده است و من وقتی که این موضوع را بخوبی درک کرده باشم می‌توانم از یک پیکر آدم گناه کار بیرون بیایم و در قالب ادمی نو و بهتر زندگی خودم را از نو و بر عمل نجات بخش عیسی پایه گذاری کنم. وقتی که من به صورت اشکار و یا پنهانی عنوان بکنم که کسی اجازه ورود به کلیسا را ندارد چون از نظر من او شخصی گناه کار است ، من در راه کاملاً اشتباهی قرار گرفته‌ام. ما همیشه حتی در کلیسا در معرض این خطر قرار داریم که خودمان را از عیسی دور کنیم. برای بعضی‌ها این خطر وجود دارد که با معیارهای روشنفکری خودشان به بیراهه بروند و یا برای افراد دیگر امکان این وجود دارد با ارزش گذاری فاکتورهای اخلاقی ، انسانی و اجتماعی سرنگونی خودشان را منجر شوند. ما همه این را بخوبی می‌دانیم که چه تعداد راههای اشتباه وجود دارد. و ما فقط یک نفر را برای نجاتمان می‌خواهیم و آن هم عیسی مسیح است. و نه فقط در روز غسل تعمیدمان بلکه در هر روز از

زندگیمان چه در زندگی شخصی و چه در کلیسا و چه برای اجتماع مان او را طلب می کنیم. ما این را باید به خاطر داشته باشیم که هرکدام از ما به دلیل کارهایمان انتخاب و مسیحی نشده ایم. این مسئله کاملاً در زندگی پولس آشکار می شود که شخصی همچون پولس که هیچ مسیحی را زنده نمی گذاشت، توسط عیسی مسیح قابل اطمینان می گردد. عیسی این عمل را تا امروز هم باز هم انجام می دهد. او نه به خاطر اینکه در بعضی از بندگان نشانه خوبی می بیند بلکه همه از سر بخشش، برکت و رحم او می باشد.

عیسی همچنین همیشه و برای ابد چیزهای خوبی به ما هدیه می کند. در این قسمت پولس از صفات خیلی عالی استفاده می کند که اصلاً با یک شخص گناهکار همخوانی ندارد. مثل توانا بودن، قابل اطمینان بودن. چیز خیلی قابل شگفت انگیزی که هست می تواند آن باشد که پسری که گمراه شده بود و به نزد پدر بازمی گردد و طلب بخشش می کند با دست های باز پدر روبه رو می شود و تمام چیزهایی که یک پسر بایستی از پدرش دریافت بکند را دوباره هدیه می گیرد.

**" خداوند فیض سرشار خود را بر من جاری ساخت و آن ایمان و محبتی را به من عطا نمود که در اتحاد با مسیح نصیب ما می گردد"**

این را پولس از تجربیات خودش برای مان بازگو می کند. او هم مثل خیلی از دیگران نمی دانست که چه طور می توان پیرو و یار عیسی شد. حتی کسانی که زندگی پولس یا همان سالوس را می خوانند و به کارهای او می نگرند فکر آنهم نمی کنند که او یکی از رسولان عیسی شود. پولس هم خود خبر نداشت که چه اتفاقی برای او قرار است که بیافتد تا زمانی که او این جمله را می شنود " من دوست دارم با تو کارهایی را آغاز نمایم من به تو اطمینان می کنم و تو ابزار دست من خواهی شد" و بدین ترتیب او از یک شخصی به نام سالوس به پولس رسول تبدیل می شود. و او جان و روح زندگی اش را تمام و کمال برای انجیل، خدا و انسان ها و این دین صرف نمود. همه اینها هدف او بوده است. این روش برای ما مسیحیان نیز صدق می کند یعنی زندگی کردن برای عیسی. چیزی که عیسی به ما بدون انجام کاری از طرف ما، در مراسم غسل تعمید می گوید این است: من به تو اطمینان دارم. تو می توانی. تو باید وسیله من برای هدفم باشی. و هرچیزی که در گذشته بوده تمام شده است. و دیگر ما را از خود جدا نمی کند. این چه چیزهای خوبی است که او به ما هدیه می دهد. وقتی که عیسی همچنین اطمینانی به من دارد دیگر من نیازی نمی بینم که تا وقتی که همچنین نعمتی دارم، برای دردهایم دنبال دارو بگردم. و دیگر نیازی نمی بینم که به دنبال هر هدف کوچکی راه بیافتم و بعد از مدتی ناامید بشوم. من می توانم همه امورم را در دست های آرام عیسی قرار بدهم زیرا همه چیز در پیش او وجود دارد.

این همه چیز است زیرا اسماں به یک دفعه با شروع زندگی دوباره من باز می شود. بالاخره من می توانم پایدار نبودن این دنیا را ببینم. همچنین من می توانم بهشت حقیقی را از طریق تولد دوباره خودم ببینم. من همه آنها را از طریق عیسی مسیح کاملاً روشن و آشکار می بینم. خدا می خواهد دوباره سرور ما و من باشد. او نمی خواهد خود را از ما پنهان کند بلکه او قصد دارد به ما نزدیک شود. او همچنین نمی خواهد با خشم خودش ما را بترساند یا بکشد. او می خواهد تا ما زندگی کنیم. او چیزی جز این نمی خواهد که ما را در اغوش اطمینان خود بگیرد. و ما را از صمیم قلب دوست داشته باشد. موضوع اصلی انجیل نیز همین می باشد چیزی که از همان صفحه اول آن آغاز می شود. همان مسئله ای که ما برای آن به کلیسا می رویم و دعا می کنیم و نان و شراب دریافت می کنیم. و همچنین این تنها دلیلی است که ما میل داریم مژده آن را به همسایه مان بگوییم. خداوند برای تو وجود دارد و به پیش تو می آید و او درهای بهشت را برای تو باز می کند. همه این ها را آدم می تواند با یک سرود ستایش بگوید:

**به پادشاه جاودانی و فناپذیر و نادیدنی، خدای یکتا تا به ابد عزت و جلال باد، آمین.**